



۲۰۲۰/۱۲/۲۵



دکتور زمان ستانیزی

فدرالیزم تجزیه را تضمین می کند

در رابطه با مضمون «فدرالیزم: خواب و خیال است یا کابوس وحشتناک» سؤالاتی مطرح شد که مستلزم توضیحات بیشتر اند. اینجا صحبت طوری دنبال می شود که به گونه ئی سؤالات و اعتراضات را جوابگو باشد. برای جلوگیری از پراکندگی بحث صحبت در چهار چوب تقسیم بندی اصطلاحات علوم سیاسی ذیل تنظیم و شناسایی میشود:

۱. منبع (مشروعیت) قدرت:

دموکراسی، مطلق العنانی، اولیگارکی (حکومت ثروتمندان)، فاشیستی، انارشی (اغتشاش، خودسری یا نظام بی نظمی)

۲. اعمال قدرت (سیاسی و آیدیولوژیکی):

محورهای متقابل و متضاد شاهی (موروئی، مطلقه یا مشروطه) یا جمهوری (قانونگرا)، حاکمیت مطلق یا آزادیخوا (libertarian یا authoritarian)، و از نگاه ساحة سلطه قدرت: جهانی یا منطقی

۳. نظام تشکیلاتی:

متمرکز، فدرالی، کانفدرالی، اقمار، مستملکه، مستعمره، یا محروسه
این نوشته، همانند نوشته قبلی، در حیطه ردیف سوم تقسیم بندی بالایی مطرح میشود و صرف روی مفاد و مضار نظام فدرالی و قابلیت تطبیق آن در افغانستان در مقایسه با تجارب جوامع دیگر زیر بحث گرفته میشود. مسائل چون دموکراسی، حاکمیت، جمهوری، مطلق العنانی... از ساحة این بحث بیرون اند محض اینکه یک نظام فدرالی می تواند دیموکراتیک باشد یا مستبد و مطلق العنان.

۱. آیا نظام فدرالی (اداری یا هویت محوری) در جهان محبوبیت دارد؟

دوستی نوشته بودند که «۱۵۰ کشور جهان نظامهای فدرالی موفق دارند». این ادعا مغایر واقعیت است. امروز در ۱۷۳ کشور دنیا نظام های تشکیل مرکزی وجود دارد که ۱۳۴ آن جمهوری و ۳۹ آن شاهی اند. در مقابل صرف ۱۸ کشور دنیا نظام های فدرالی دارند که از جمله اینها هفت کشور به حکم جبر جغرافیا فدرالی اند و صرف ۱۱ کشور از روی انتخاب سیاسی نظام فدرالی برگزیده اند.

کشورهای دنیا که به سبب مساحت بسیار وسیع تنها از روی یک تشکیل فدرالی به صورت مطلوب اداره شده میتوانند از روی جبر جغرافیا نظام فدرالی را می پذیرند، نه به حیث یک انتخاب سیاسی. زیرا اداره مؤثر از فواصل صدها

و هزارها کیلومتر دور مشکلات ایجاد می کند، خصوصاً اینکه چنین کشورها معمولاً جمعیت زیاد هم دارند. کشورهای مانند روسیه، کانادا، ایالات متحده امریکا، برازیل، استرالیا، هند، و آرژانتین که جمعاً تقریباً نصف مساحت خشکه کره زمین را احتوا می کنند مثال های برجسته این نوع فدرالیسم اند. کشور چین یگانه استثنا است.

۲. در کشورهای که بدون جبر جغرافیا و تراکم نفوس به سبب ساختار هویتی متفاوت مثل افغانستان نظام

فدرالی را برگزیده اند همواره با تزلزل و انحطاط سیاسی و رکود و کساد اقتصادی روبرو شده اند:

نظام فدرالی جمهوری امریکای مرکزی بین سال های ۱۸۲۳-۱۸۴۱ صرف ۱۸ سال دوام کرد و بعد از سه سال جنگهای خونین داخلی از هم متلاشی شد. نظام فدرالی پاکستان غربی و بنگال شرقی بین سال های ۱۹۴۷-۱۹۷۰ صرف ۲۳ سال دوام کرد و نظام فدرالی آنها با یک جنگ داخلی شرم آور از هم ریخت. فدراسیون مالیزیا و سنگاپور بین ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵ صرف دو سال دوام کرد. در افریقا نظام فدرالی در سودان، حبشه، و نایجیریا جنگ های خونین را در قبال داشت با آن هم سودان و حبشه تجزیه شدند.

حتی کشورهای پیشرفته اروپایی یوگوسلاویا و چکوسلواکیا صرف در زمان جنگ سرد از مجبوریت باهم «متحد و فدرال» نگهداشته شدند، ولی بعد از سقوط کمونیسم نظام فدرالی چکوسلواکیا صرف دو سال دوام کرد و در ۱۹۹۲ متلاشی شد و نظام فدرالی یوگوسلاویا سه سال دوام کرد و در ۱۹۹۳ در میان خون آشامترین فجایع جنگ در اروپا از بین رفت. اینها دلایل زنده از تجربه های تلخ ناکامی نظام های فدرالی اند که تشکیل آن قدم اول برای تجزیه حتمی الوقوع آن کشورها بوده است.

۳. خود کفایی اقتصادی مستلزم داشتن یک قلمرو مناسب حال است.

کشورهایی که در نتیجه ناکامی نظام فدرالی استقلال سیاسی را به دست می آورند، استقلال اقتصادی خود را از دست میدهند زیرا منابع طبیعی مساحت کوچک آنها احتیاجات اقتصادی آنها را تأمین کرده نمی تواند و در عدم خودکفایی در تسخر و استهزا به نام Banana Republic یا «جمهوریت موز یا کیله» نامیده شده اند.

افغانستان با همه این بزرگی مساحتش از نگاه اقتصادی خودکفا نیست. از آنرو نظام مرکزی آن صرف یک توازن نسبی منابع طبیعی را نگه میدارد. در صورت ایجاد نظام فدرالی این توازن نسبی برهم میخورد زیرا ولایات یا ایالات مختلف در مصرف منابع طبیعی خود الویت های انحصاری را طالب خواهند شد که در نتیجه مثلاً مس لوگر، یورانیم هلمند، و گاز جوزجان که اکنون سرمایه ملی پنداشته میشود در یک تشکیل فدرالی تنها به این سه ولایت مربوط آن متعلق خواهد بود. اگر چنین نظام فدرالی فرضی ناکام می شود، عوض یک افغانستان نسبتاً خودکفا چند تشکیل سیاسی کوچک محاط به خشکه و کاملاً متکی به خارج به وجود می آیند که حتماً سطح اقتصاد و رفای عامه پائین تر خواهند داشت. این محض یک فرضیه نیست، بلکه حکایت از واقعیت های سیاسی المناک و مستند ناکامی نظام های فدرالی دنیا معاصر است.

اقتصاد کشورهای تجزیه شده هرگز به سطح دوران اتحاد و فدرالیسم آن نرسیده. بناءً در دراز مدت فدرالیسم علاوه بر خسارات جانی، خسارات اقتصادی را در جوامع تجزیه شده به بار می آورد. کشورهای امریکای مرکزی که اعضای سابق جمهوری فدرالی امریکای مرکزی بودند از عقب مانده ترین کشورهای قاره امریکا هستند. بنگله دیش

و پاکستان از عقب مانده ترین کشورهای آسیا اند، اعضای فدراسیون یوگوسلاویا حتی سی سال بعد از استقلال به سطح اقتصادی لازم نرسیده اند که شرایط عضویت در اتحادیه اروپا را حاصل کند. به همین ترتیب سودان و حبشه در افریقا در پائین ترین ردیف تکامل اقتصادی قرار دارند. نایجیریا با وجود منابع سرشار نفت سطح پائین حیاتی دارد.

۴. علل ناکامی و متلاشی شدن نظام های فدرالی صرف در تقسیم اداره آنها نیست، بلکه برسر تقسیم و تصاحب قدرت در بالاترین سطح نظام فدرالی است.

در پاکستان در سال ۱۹۷۱ حزب عوامی مجیب الرحمن اکثریت رأی را به دست آورد، ولی ذوالفقار علی بھٹو به تداوم قدرت خود اصرار می ورزید که باعث متلاشی شدن نظام فدرالی پاکستان گردید. در یوگوسلاویا مارشال تیتو از روی مطلق العنانی کمونیزم تا پایان عمر در رأس نظام فدرالی یوگوسلاویا باقی ماند. میلوشوویچ رئیس سربستان به اصل ریاست نوبتی وقع نمی گذاشت و حاضر نبود ریاست جمهوری یوگوسلاویای فدرالی را به دیگری واگذار شود. در کانگو رقابت بین پتریس لوممبا و چومبی هر امکان فدرالیزم را از بین برد. در سنگاپور اصرار لی کوانیو بالای تصاحب قدرت هویت محوری باعث از میان رفتن نظام فدرالی با مالیزیا گردید. فدرالیزم رخنه های میان مردم را عمیقتر می سازد و سیاست مداریان مغرض آنرا به طور دلیل ضرورت تجزیه توجیه می کنند.

همه این رویدادها بر انعطاف ناپذیری قدرتمندان سیاسی به حیث علت عمده فروپاشی نظام های فدرالی شهادت میدهند. همین مشکل حرص قدرت طلبی دلیل اصلی جنگ و ویرانی چهار دهه در افغانستان بود و از دوران کمونیستان انقلابی تا اسلامگرایان جهادی و هر ترکیب دیگر بین این دو وحشتناک ترین ویرانی ها و فجایع شرم آور را بر خاک و مردم کشور تحمیل کردند.

«فدرالیزم قدم اول در تجزیه تدریجی با تأخیر است.»

شخصیت پرستی های زاده آن شرایط نه تنها با القاب بدون استحقاق و شایستگی پابرجا اند، بلکه در مراحل انتقال میراثی به شدت ادامه دارد. فرعونانی که به انتقال کرسی یک ولایت حاضر نیستند، به واگذاری کرسی ریاست جمهوری فدرالی هرگز حاضر نخواهند بود. آنگاه هیولای شوم تجزیه بر فضای کشور سایه خواهد افگند.

زوال فدرالیزم در افغانستان قبل از ایجاد آن قابل پیشبینی است.

به استناد بر شواهد تاریخی در جوامع با ساختار هویتی متفاوت یک رابطه مستقیم علت و معلول بین ایجاد نظام فدرالی، تجزیه حتمی الوقوع، پیامد جنگ های خانمانسوز داخلی، و عقبمانی اقتصادی دوامدار به نظر میرسد.

«آزموده را آزمودن خطاست.»

۵. دوستی پرسیده اند: «... برای از بین بردن تمامیت خواهی و تبعیض قومی چی باید کرد؟... مرحوم آمر صاحب شهید قهرمان ملی افغانستان مخالف حکومت فدرالی بوده اما می گفت حکومتی که در افغانستان حاکم می شود باید قدرت خود را از مردم و ولایات بگیرد.»

نظام فدرالی حیثیت ظرف را دارد که طرز حکومت مظلوف آن است. طعم خوش غذا در خود غذا است نه در ظرف آن. اگر بتوانیم شعور سیاسی مردم را طوری بالا ببریم که حس وطندوستی شان بیشتر و بالاتر از وفاداری به هویت های زبانی و قومی و غیره بشوند، این مشکل حل می شود. اگر به هویت افغان بودن ارج و احترام بیشتر بگذاریم تا به هویت پشتون و تاجیک و اوزبیک بودن، خواهری و برادری ما در برابری خواهد بود، در غیر آن از روی جبر زمانه باهم هزاره و ایماق و بلوچ خواهیم بود. اگر پیوسته گل را قربانی جز می کنیم آگاهانه یا به طور غیر شعوری به سوی تجزیه یا «جز ساختن» گل می رویم. حضرت مولانای بلخ در رابطه به این جز پرستی می گویند:

**«عاشقان کل، نه عشاق جزو
ماند از کل آنک شد مشتاق جزو
چونک جزوی عاشق جزوی شود
زود معشوقش به کل خود رود»**
(مثنوی معنوی)

در مورد دوم باید گفت که آمر صاحب پیش از رسیدن به قدرت به اثر تشویق یولی و رانتسوف سفیر شوروی در کابل و جنرال وارینیکیف برای یک نظام فدرالی با آنها به موافقه رسیده بود که ماده اول پیشنهاد آنها به صراحت از ایجاد منطقه خود مختار برای تاجیک ها در چارچوب افغانستان واحد «و» خود گردانی آن صحبت میکند. (مقالات صاحب نظر مرادی و توفان در افغانستان اثر جنرال لیاخوفسکی) طبق آن آمر صاحب در برنامه سیاسی خود، نظام آینده مورد نظر شان را "فدرال" اعلام نمودند، ولی بعد از رسیدن به قدرت خواهان سلطه بر تمام افغانستان شدند و پروژه «فدرال» فراموش شد. احتمالاً همین عقبگردی او متعهدینش را برانگیختند که سرآغاز جنگهای داخلی دوران پساکمونیستی در افغانستان گردید.

«گرفتن قدرت سیاسی مشکل است، ولی وا گذاشتن آن مشکلتتر.»

۶. نظام های فدرالی در کشورهای با ساختار اجتماعی و شرایط مشابه به افغانستان همه به ناکامی انجامیده اند. آنچه وضع افغانستان را وخیمتر می سازد مداخلات پدید و پنهان کشورهای همسایه است که منفعت خود را در تجزیه افغانستان می بینند و به همین سبب از ایجاد نظام فدرالی در افغانستان پشتیبانی می کنند در حالیکه همین فورمول سیاسی را برای کشورهای خود تجویز نمی کنند.

آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگران میسند.»

دکتر زمان ستانیزی

(استاد علوم سیاسی در پوهنتون ایالتی کلیفورنیا)



د داکتر زمان ستانیزی د نورو لیکنو لیاره ، دلته کلیک وکری